**محمد خاتمی و اعتراف به مفلسی و پایان ماجرا!**

سعید مدانلو

محمد خاتمی رئیس جمهور اسبق حاکمیت اسلامی از گوشه عزلت بیرون آمد و اعتراف کرد که در مملکت ایران دیگر جریان اصلاح طلبی پیش مردمی که میخواهند سر به تن جمهوری اسلامی نباشد پشیزی اعتبار ندارد.

خاتمی ضمن یأس آلود خواندن فضای اصلاح طلبی هشدار میدهد که ریزش اصلاح طلبان به سبد جریانهای رقیب اصلاحات نمیرود بلکه به سبد براندازان روانه میشود.

-هیهات، ببین "گفتگوی عظیم تمدنها" که قرار بود همه بشریت روی کره زمین مبهوت آن شوند چطوری گور بگور شد و سر از کانال فاضلاب زیر موزه لور پاریس در آورد.

-چه روزهای با شکوه و جلالی بود. مرم را تشنه میبردیم لب چشمه کوثر و همانطور تشنه برمیگرداندیمشان. حالا مجبوریم بدستور "آقا" زیاد آفتابی نشویم مگر بوقت حاجت و ضرورت که از این بابت نیز دیگر کلاهمان پیش مردم پشمی ندارد.

خاتمی همچنان با حسرت از یاد گذشته مینالد که دیگر خیلی سخت است تا به مردم بگوئیم رأی بدهید. بعید است در دور آینده مردم به پای صندوقهای رأی بیایند.

سوال این است. اگر مردم حکم به این داده اند که «اصلاح طلب – اصولگرا، دیگه تموم ماجرا»، خاتمی چگونه می خواهد رای مردم را از سرنگونی برگرداند و آنها را مجددا به پای صندوق های کذایی رای به حکومت بکشاند؟ اینجا فقط یک هدف مطرح است. پیام او به جناح خامنه ای این است که مردم همه ما را با هم سرنگون خواهند کرد و برای مقابله با مردم چاره ای جز با هم بودن نداریم. خاتمی می گوید اگر بخشی از حکومت که به اصلاح طلب معروف شده اند مدام زیر فشار جناح خامنه ای باشد آنگاه قدرت کافی در مقابل موج عظیم انقلاب مردم علیه خود را نخواهیم داشت. می گوید اگر روزنه ای از امید برای بقاء حکومت مان باقی مانده باشد، تنها با کوبیدن مشترک مردم می توانیم از سیل انقلاب جلوگیری کنیم. ناله ای از سر ناامیدی و نفسی که به سختی بالا می آید.

از همان روز اول هیاهوی بسیار برای هیچ که بابت اصلاح حکومت براه افتاد، حزب کمونیست کارگری ایران امکان انجام هرگونه اصلاحات را در جمهوری اسلامی منتفی اعلام کرد. این حکم که حکومت اسلامی اصلاح ناپذیر است، مبتنی بود بر یک تحلیل همه جانبه از ساختار کل حکومت و تضاد بینادی اش با ابتدایی ترین خواست و آرزوی مردم برای یک زندگی انسانی. جمهوری اسلامی بدست جنبش انقلابی مردم سرنگون خواهد شد مگر اینکه امام زمان برای نجاتش ظهور کند!

**فرماندهی با دو کلید**

شهاب بهرامی

حسن روحانی، رئیس‌ جمهور حکومت اسلامی که برای سفر استانی به گیلان رفته در سخنرانی روز چهارشنبه ٖ۱۵ اسفند خود در لاهیجان گفت: در «جنگ روانی و اقتصادی» که «دشمن» ایجاد کرده، رهبر جمهوری اسلامی او را به عنوان «فرمانده» انتخاب کرده و دستور داده که دو قوه دیگر با همه توان و در چارچوب مقررات در کنار دولت باشند». البته در این میان اشاره ای هم به تعارفات فی مابین داشته اند از جمله روحانی به خامنه ای پیشنهاد عهده دار شدن این فرماندهی را داده اند، ظاهرا رهبر نپذیرفته و گفته این جامه زیبنده رییس جمهور است نه من!

این آقایان از بدو تاسیس نکبت اسلامی و سرکوب انقلاب، از فرماندهان اصلی نظام بوده اند، خامنه ای رییس جمهور و سپس رهبر میشود. روحانی مشاور ارشد هیات مذاکره کننده ایرانی با دولت آمریکا در جریان موسوم به ایران کنترا در سال ۱۳۶۶ است بعدا سالهای طولانی رئیس شورای امنیت ملی رژیم و پس از آن رئیس جمهور میشود. هر دو شانه به شانه هم تا به امروز درساختن این آشویتس اسلامی سهیم بوده و به آن مباهات نموده اند. چرا امروز افتخار فرمانده بودن را در لفافه تعارفات به هم پاس می دهند؟ آیا شهامت مسئولیت پذیری فرمانده شدن را ندارند؟ آیا شکست این طرح از پیش برایشان بدیهی است؟ آیا مسئولیت شکست را قرار است به گردن آن یکی بیاندازند؟ اگر این احتمالات واقعی است پس علت کدام است؟

جواب را باید از، و در فضای ملتهب و انقلابی دی ماه ۹۶ تا به امروز جستجو کرد. مردم رای به سرنگونی رژیم داده اند و این شکارچیان فیل زخمی، راهی برای فرار ندارند. جناب فرمانده، هنگام کاندیداتوریش برای رئیس جمهور شدن که با نشان دادن کلید اهدایی مک فارلین\* قول درست کردن اقتصاد ورشکسته را تنها در صد روز داده بود، اکنون اذعان دارد که اقتصاد مردم وضع خوبی ندارد. معلوم شد که اقتصاد مقاومتی چیزی جز دزدیدن همان تتمه سفره خالی مردم نبود، لذا شان نزول نیاز به فرمانده برای « جنگ روانی و اقتصادی»‌ از اینجا می آید یعنی برای سرکوب طغیان لشکر گرسنگان، کسی باید فرمانده شود. یا خامنه ای یا روحانی، برای جنگ آخر آرایش جدید به خود می گیرند ولی نیک می دانند، فرمانده لشکر در هزیمت، دن کیشوتی است از پیش شکست خورده. حسن روحانی اول بار قول صد روزه داد، اینبار اما تاریخی تعیین نکرد. چون آب از سر اقتصاد و سیاست و همه کلیدداران جنایت پیشه رژیم گذشته است.

\*پاورقی:

در جریان گروگان گیری ۷ آمریکایی در لبنان (۱۳۶۶)، حسن روحانی مشاور ارشد هیات ایرانی با «‌مک فارلین»‌ فرستاده ویژه رونالد ریگان رئیس جمهور وقت آمریکا می شود، وی هیات آمریکایی را مخفیانه در هتل هیلتون تهران ملاقات می کند حاصل این ملاقات، فروش انبوهی سلاح آمریکایی به ایران از طریق اسرائیل بود. طرفه اینکه در این ملاقات مک فارلین کلیدی به رسم حل مشکلات فی مابین به روحانی هدیه می دهد که به گفته ناطران سیاسی و خاطرات «نورث» این همان کلیدی است که روحانی در جریان انتخابات بدست گرفت. این معاملات و ملاقات ها به افتضاح سیاسی ایران - کنترا مشهور شد که به استیضاح دولت ریگان منجر گردید.

منبع: از کتاب خاطرات اولیور نورث دستیار مک فارلین

**ساعت پنج صبح بود!**

حسن صالحی

"ساعت پنج صبح بود" نام فیلمی علیه اعدام و ساخته مصطفی هروی است. در این فیلم شخصیت‌های معروفی نقش آفرینی می کنند. اما شخصیت‌های اصلی این فیلم چارپایه است. چارپایه ای که به جای نشستن و یا هر استفاده مفید دیگرش برای انسان، در کنار طناب به وسیله ای برای اعدام و گرفتن جان آدمیزاد تبدیل شده است.

بازیگران در این فیلم هر یک بنا به توانایی هنری خود و با کاری که با چارپایه انجام می دهند، اعتراضشان را به اعدام نشان می دهند. پایان این فیلم با چهره غمناک و چشمهای خیره گوهرعشقی مادر کارگر وبلاگ نویس، ستار بهشتی، پایان می پذیرد که گویی با سکوت خود می پرسد چرا؟ چرا اعدام و چرا ستار را کشتید؟

فیلم بشدت تاثیر گذار است و در قالب هنر چشم ها را به روی ضد انسانی بودن اعدام باز می کند. جامعه ایران بطور قطع به هنرمندان زیادی نیاز دارد که با توانایی هنری خود چهره کریه و ضد انسانی اعدام را مورد نقد قرار دهند و در پروژه اعدام زدایی از جامعه نقش ایفا کنند.

جای هیچ شکی نیست که مقابله با اعدام در جدال اصلی با ماشین دولتی اعدام و اینجا ماشین آدم کشی جمهوری اسلامی تعیین و تکلیف خواهد شد. اعدام هر کسی باید با اعتراض جامعه روبرو شود و مردم باید با صدای بلند اعلام کنند که اعدام قتل عمد دولتی است و باید لغو شود. جامعه ایران علیرغم پیشرفتهایی که در مقابله با اعدام و ماشین قتل و کشتار جمهوری اسلامی داشته، هنوز نتوانسته است به آن درجه از خودآگاهی برسد که اعدام را در هر شکل و شیوه اش به کنار بزند و زیر نقد و حمله خود قرار دهد. رژیم اعدام در ایران تحت عنوان مقابله با "بزهکاری و قتل و جرم" همواره سعی داشته است اعمال جنایتکارانه و ضد بشری خود را توجیه کند. جامعه ایران همچنانکه در مقابل جمهوری اسلامی اعلام داشت "اصولگرا، اصلاح طلب، دیگه تمامه ماجرا" باید با صدای بلند مانیفست خود علیه اعدام را اعلام کند. تقسیم بندی موارد اعدام "به خوب و بد" افتادن در چاله آدمکشان حکومتی است. نه به اعدام یعنی نه به اعدام چه سیاسی و یا اعدام به دلیل جرایم جنایی! اگر اعدام به معنایی دفاع از حق حیات است از همین رو استثاء بر نمی دارد و باید در همه موارد آن محکوم شود. جامعه ای که بر سر در آن نوشته شده باشد که "اینجا اعدام ممنوع است و نفس حیات ارزشمند است" در سکوی بهتری برای احقاق حقوق دیگر خود قرار دارد و هیچ دولت قلدری نیز قادر نخواهد بود او را به سکوت و تسلیم بکشاند.

اینجاست که کار هنرمندان و نویسندگان و روشنفکران و بخشهایی پیشرو جامعه در اعدام زدایی از جامعه، در مقابله با حس انتقامجویی و ترویج خشونت نقش موثری می تواند داشته باشد. اگر می خواهیم در فردای سرنگونی جمهوری اسلامی کسان دیگری نتوانند با عنوان تازه ای بساط اعدام را برقرار کنند باید جامعه را در همه سطوح در مقابله اعدام واکسینه کرد. اعتراض و مبارزه، همه گیر کردن شعار "اعدام قتل عمد دولتی است"، کار میدانی، فعالیت آموزشی و فرهنگی، ساختن فیلم و نمایشنامه و تئاتر، برگزاری سمینار و نشست، نوشتن کتاب و رمان، تغییر قانون و ... همه می تواند بکار آید تا اعدام در جامعه ایران برای همیشه ریشه کن شود. فیلم "ساعت پنج صبح بود" قدم مناسب و خوبی در این در جهت است.

**کاپیتالیسم توهم خوشبختی نوع بشر**

کیوان جاوید

"چرا بازنشستگان ژاپن دوست دارند زندانی شوند"

این تیتر یک مقاله تحقیقی در باره وضعیت بازنشستگان زندانی در ژاپن است. کسانی که سالهای طولانی از عمرشان را کار کرده اند و حالا که از کار افتاده شده اند «دوست دارند» زندانی شوند.

"... در راه خانه‌ای در هیروشیما، توشیو تاکاتا، ۶۹ ساله، می گوید که قانون را زیر پا گذاشته است، چون فقیر است. او نیاز دارد تا جایی به رایگان زندگی کند، حتی اگر پشت میله‌ها باشد. "برای همین دوچرخه‌ای دزدیدم و با آن به ادارهٔ پلیس رفتم و گفتم من این دوچرخه را دزدیده‌ام".

... "من به پارک رفتم و زنان را تهدید کردم. من قصد نداشتم هیچ صدمه‌ای به آنها بزنم. فقط چاقو را نشان دادم، امیدوار بودم یکی از آنها به پلیس تلفن کند و یکی از آنها این کار را کرد".

... "سارق یک ساندویچ ۲۰۰ ینی (دو دلار) دو سال مجازات حبس گرفت..."

برای یک لحظه از ژاپن دور شویم. یک رسم قدیمی سرخپوستی وجود داشت که پیران داوطلبانه به کوه می زدند و زیر درختی می نشستند تا از گرسنگی بمیرند. به این خاطر چنین می کردند چون غذا به اندازه همه نبود و هر فرد فقط می توانست خودش را سیر کند و نهایتا به کودکان برسد. پیران جایی برای زندگی کردن نداشتند. آنها داوطلبانه برای حفظ زندگی نوه هایشان تن به مرگ می دادند.

و باز به ژاپن افسانه ای باز گردیم. در خبرها می خوانیم که فلان وزیر و مسئول در ژاپن برای تاخیر ۳ ثانیه ای قطار از مردم معذرت خواسته است. همین خبر قند در دل مدافعان سیستم کاپیتالیستی آب می کند. همه مدافعان نظام سرمایه داری در دنیا خواب ژاپن شدن می بینند و آرزو دارند روزی به گرد پای ژاپن برسند. می گویند اگر سخت کار کنید و اعتراض نکنید و سربزیر باشید و پُر کار کنید و کم بخواهید شاید روزی- روزگاری بتوانیم ژاپن دوم شویم.

کسانی هم هستند که این همه بدبختی را زیر عبا و عمامه آخوندها جستجو می کنند و راه حل نجات مملکت را مراوده و دوستی و جلب اعتماد از صندوق بین المللی پول و بانک جهانی می بینند. اینها مدعی اند که اقتصاد را خوب می شناسند و راه پیشرفت اقتصادی را فوت آب اند.

ژاپن و آمریکا و هند و چین و ایران نشان داده اند که راه کاپیتالیستی برای خوشبختی نوع بشر نه تنها توهم که بزرگترین دروغ جوامع بشری است. به گزارش آکسفام نگاه کنید که اذعان دارد بیش از ۲ میلیارد نفر از ساکنان زمین گرسنه اند و چیزی نزدیک به همین تعداد نیمه گرسنه و چیزی نزدیک به همین تعداد زیر خط فقر شدید اند و تنها یک درصدهای ساکنین کره ارض می خوردند و می چاپند و پروار می شوند.

جهان مدتها است که راه برون رفت از این سایه وحشت را نشان داده است. سوسیالیسم مارکسی راه نجات بشر است. راه مقابله با فقر، تنهایی، کشتار و نابودی محیط زیست تنها با پایان دادن به بردگی مزدی ممکن است. تنها راه نجات بشر در همه جای جهان استقرار نظامی است که هدفش کرامت انسانی و زندگی توام با شادی و خوشبختی نوع بشر باشد. در چنین نظامی است که پیری درد بی درمان نیست، که ادامه زندگی در سنین مختلف است. در چنین نظامی است که خوشبختی فرد و جامعه و خوشبختی جامعه و فرد در هم تنیده و یکی می شود.